

مکاتیب تاریخی

یکی از دوستان ادیب و آزادی طلب قدیمی بنده در اصفهان حضرت آقای (دکتر سید مهدی) که در آغاز مشروطیت فداکاریها کرده و رنجها برده ولی اکنون با کمال افسردگی خاطر از اعمال ناشایست آزادی خواهان کناره جوئی اختیار کرده و در چارمجال بختیاری بشمل طبابت و خدمت نوع مشغول است. بر حسب وعده که چندی قبل در طهران بمن داده بود اخیراً صورت چند مکتوب تاریخی گرانبهارا با اداره ارمغان فرستاده است. این مکاتیب منقول از يك جنگ کهنه است که از خطوط پشت آن معلوم میشود راجع بیکى از بزرگان خاندان صفویه بوده و غالباً نگارنده جنگ مکاتیب را نسبت بیک جنگ کهنه دیگر میدهد. از این جنگ مکاتیب بسیار و اشعار بلند که ابدأ در دست نیست همواره در ارمغان نشر خواهد شد.

بسم الله تعالی

نقل از جنگ مزبور

سبب فریاد نامه که اسیران روم بسطان سنجر نوشته بودند آورده اند که در ایام دولت سنجری وقتی ملک روم بولایت اسلام تاختن آورد و بعد میافارقین لشکر کشیده تمامت آن ولایت خراب کرد و قریب پنجاه هزار مسلمان از مرد و زن اسیر برد و مسلمانان بدست ایشان گرفتار شدند و لشکرها استعداد مقاومت روم نداشتند در میان آن اسیران امامی بود یگانه آن بیچارگان به نزدیک آمدند و از وی در آن معنی رای خواستند آن امام گفت صلاح هم آن بود که فریاد نامه نویسیم بنزدیک سلطان سنجر باشد که کارما گشاده شود پس یکی را از علما و دانشمندان نام زد کردند و نامه نوشتن نمودند بدین ترتیب که ثبت افتاده است.

فریاد نامه اسیران بسلطان سنجر

قال الله سبحانه و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم

ان عذابى لشدید از حضرت عزت صمدیت عز آلاؤه و تقدست اسمائه
خطاب بر آن جماعه است و شکر گذاری بندگان متفاوت است بیچاره
را که حظ او در عالم بر قدر نعمت و اندازه جیت او داده باشند

اگر بقدر آفرینش مخلوقات در شکر باری سبحانه و تعالی صرف
کند غایت قصور خویش اظهار کرده بود پس شخصیرا که غرض
مصلحت عالم و عالمیان باشد و در وجود او ثبات و نظام رح مسکون
و درهستی او اقامت جهان و جهانیان است اگر شکر آن نعمت

نگذارد ان عذابى لشدید و چون تفویض زمام امر و نهی عالم دولت
سلجوق را میسر شد در عهد جهاننداری بر تخت مملکت و سر بر عظمت ما

تهدیب احوال عالمیان و ترتیب امور جهاننداری فرمودند و از عواطف
انعام سبحانی حلیت قدرت معجونا گردانیدن و عزت اسلام و عظمت ملک را

ملوک عالم باز خواستن و ایشانرا پامالیده داشتن . و در این عهد که
پادشاه روزگار معزالدینا والدین ذوالقرنین ثانی سنجر بن ملک شاه کار

اعزاز الله انصاره و ضاعف اقتداره نظام افزای دین و دولت است و
تاج جهاننداری و تخت عالم آرائی بعظمت و سلطنت او آراسته و مفتخرید

است کار بخلاف آنست که پیش از این بود . چون آن خداوند عالم و پادشاه
مشرق و مغرب که تاج جهان است جهان دار باد عقد دولت سلجوق را

واسطه سعادت و تاج شاهی را گوهر شب افروز است چرا علم کفر در دین
اسلام بر افراشته اند و منجوق کفر سر بعیوق ناباکی رسانیده و آنرا

دیاری که بسکون اهل دل آراسته و بمنابر و مساجد مزین بود بلو
خنازیر ملوث و معدن فضایح شده مگر پادشاه این خبر نشنیده است

کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ بخدائی که عالم را آفرید کار
و همه را مرجع و ماب بدوست که هر اولی را نهایتی خواهد بود و

لذتیرا شدتی . رای عالی خداوندی اعلی الله تعالی شانه بخاطر جهان آرائی
 گوش کند که ملوک سالف که نوبت ملک باهتمام جانب او جز بکشتن
 ایشان نرسیده رعیت را در نوبت جهانداری چنین خوار نکردند و فردای باز
 پسین را اندیشه داشتند قوله تعالی یوم یفر المرء من اخیه و امه
 واییه و صاحبته و بنیه لکل امری منهم یومئذ شان یغنیه چون جواب
 گوید در عهد سلطنت اگر در ساحت دیار ممالک عمرها الله بالاقبال از دست
 جور ظالمی ممتحنی یا ضعیفی یکشب ناخوش خسبید بجلال باری تعالی
 که پادشاه روزگار را با همه عظمت و سلطنت بدان مؤاخذت خواهد بود
 قوله تعالی ونضع موازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس
 شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل اتینابها و کفی بنا حاسبین
 ما بیچارگان و ستم رسیدگان و اسیران روم از مخدرات و اطفال و کهول
 مسلمانان زیادت از صد هزار خواجه و خاتون ترک و تازی و عالم و جاهل و
 ضعیف و قوی و درویش و توانگر قصه شکایت را با آه سحر آمیخته و بخون چشم
 رنگ داده بحضرت الوهیت بدان بارگاه بی نیازی میفرستیم و از خوار
 شاه کاری پادشاه روزگار و فرمانده روی زمین سنجر بن ملک شاه
 و با سوزی که از هر نفسی عالم در گیرد بآن سبحان کبریا مینالیم و بدان
 تخیریداری که لاتاخذہ سنة و لانوم از خواب سلطان وقت گله میکنیم نالهها
 از عرش در گذشت یارب مظلومان در گوش فلک گوشوار گشت و پرده
 قیاسمان از دود دلهای سیاه شد و صاحبقران در خراسان آسوده خاطر بر تخت
 در سلطنت و پادشاهی نشسته اگر رای سلطان اعز الله شانه اقتضا کند تا مل فرماید
 و آبر این آیه که قوله تعالی والفجر و لیال عشر و الشفع و الوتر
 بلو و الدلیل اذا یسرهل فی ذلك قسم لذل حجر الی قوله ان ربک
 تالی المرصاد . داند : که جز حضرت الهی از کمین در نیاید و عهدنامه ازلی را
 کار پیروان نکرده و ملوک گذشته را با قواعد و قوانین و خزاین و ذخایر
 و حد جهانگیری و آثار خوب التزام ایشان در این آیت بیان فرموده

است و آخر سلطان وقت این آیه را بر خوانده است که عشرت آخرت
 همراه ایشان خواهد برد و کمال اقبال را صفت لابد منه خواهد شد. التفات
 خاطر کجا شفق اسلام کجا؟ التعظیم لامر الله کجا الشفقة علی خالق الله
 کجا؟ مکر بسمع عزیز نرسیده است یا لاجرم از ازدیاد باده ناب و
 ناله چنک و رباب و غرور شیاطین باین تعزیت پرداخته است فریاد از
 سلطان سنجر. المستغاث بالله از سلطان سنجر. زنده زنده و فریاد و فریاد
 که دیگر اسلام را رونقی نمانده است و کار عالم و عالمیان بیچاره بر گشته
 است و از نوشانوش باده دلها بجوش آمده است. و ما بیچارگان و بینوایان
 این امام عالم را فرستادیم که بر سر شهامتی دارد و در طبع سلامتی و در جبهت
 غیرتی و لغیره من الدین بخدمت بارگاه اعلای مقدس اعظم ضاعف الله
 جلاله که تا حال ما بیچارگان روم بر رای سلطان وقت عرضه دارد
 اگر فریاد رسد فریاد رسدش. و اگر داد دهد داد دهدش. و اگر
 خوار گیرد خوار گیردش بعظمت خداوند و کبریای جلال او که در
 هر موئی هزار هزار خواهی یافت ما بیچارگان آویخته دادخواه در
 مظالم اکبر خدای عادل از میل و محابا در یوم لا ینفع مال ولا بنون
 الا من اتى الله بقلب سليم رای عالی سلطان برسد انتهى (۱)

چون این نامه بسطان سنجر عرضه داشت سلطان عزم ماوراءالنهر داشت
 و بر لب رود جیحون لشکر گاه کرده بود بفرمود تا نامه نویسند بنزدیک
 ملک روم بتهدید هر چه تمامتر و عزم کرد بطرف روم حرکت فرماید
 معین اصم صاحب دیوان و انشاء بود نامه نوشت بدین ترتیب:

مثال سلطان سنجر بملک روم از انشای مولی المعظم معین اصم
 بسمع ماچنان رسانیدند که ملک مسیح عظیم الروم در بلاد اسلام
 آمده است و دست تعدی بر گشاده و جمیع اسلامیان را اسیر کرده و
 بنیغ گذرانیده و اموال ایشان بقارت و تاراج برده و غرور شیطان فریفته

(۱) جای تاسف است که غلط در این مکاتیب بیش از حد است امید است

آقای آسید مهدی من بعد پس از تصحیح ارسال کند

شده و از عواقب آن نااندیشیده و در عاقبت آن نظر ناکرده همانا که
 برو یوشیده نمانده است که در عهد حضرت سید المرسلین رسول رب
 العالمین بفرمان ایزد جل جلاله دین حق آشکارا کرد و جمله عالمیان
 از این حدیث بیگانه بودند چون ایزد تعالی دین و ملت را نصرت داد
 در مدت نزدیک آثار آن همه جا رسید و مشرق و مغرب گشاده شد
 و در نوبت خلفای راشدین آثار آن را در بار روم بایجاز مشاهده
 کرده و دست برد اهل اسلام دیدند و قهر و مخذولی خویش اگر چه
 بکرتها لشکر ساخته و مقاومت نموده مشاهده کرده اند و بهر نوبت تاریخی
 است آن اقلیم را قوله تعالی *یریدون لیطغون نورالله با فواهم و الله*
عتم نوره و لو کره الکافرون و در عهد پدر ما که نوبت جهاننداری
 او بود در اسلاف ما سلاطین روزگار و پادشاهان وقت بودند و رسید
 بدیشان آنچه رسید و هنوز اثر آرایش خونهای ارمنیه و سقلاب بر قبضه
 های شمشیر و سنان و نیزه لشکر و بندگان ما باقی است له الحمد و العنه
 که امروز جهاننداری و پادشاهی ما زیاده از ایشانست و آن لشکرها
 برقرار و آن تیغها افراشته و از شرق عالم تا غرب در فرمان و حکم
 ما و هر اقلیمی را بفرزندی و نایبی تفویض فرموده ایم و بحکم آنکه
 از هفت اقلیم جهان که معمور است اقلیم چهارم خراسان بود و دارالملک
 شرب و باب ابخاز و دیار عراق عرب و شام و ولایت مغرب و ملک مصر
 و مضافات بفرزندان اعز و نواب کار دیده که هر یک در خدمت و
 بندگی آثار خصال ستوده داشته اند باز گذاشته بودیم و ضبط آن بلاد
 تا در روم ایشانرا فرموده و هیبت و سیاست ما در آن اقلیم کمتر
 رسیده بود چون در این وقت نامه اسلامیان اسیر در آن اقلیم بما
 رسید سرا پرده ماروی سوی مشرق داشت و از حیجرون عبور فرموده
 بودیم که پادشاه ماوراء النهر و ترکستان که نایب ما بود از دنیا کناره کرده
 بود و رعایای آن ملک از چین تا ماچین مهمل مانده و محتاج بر رحمت

و عاطفت ما گشته خواستیم تا ملک آن دیار را ترتیبی فرمائیم و به نایبی سپاریم و آن ملک بوی تسلیم کنیم چون استعانت نامه اسیران بخواندیم حالی بفرمودیم تا دهلیز سرایرده مارا بسوی روم زدند و عزم کردیم که بدان سمت رانیم و هیچ جای مقام نکنیم تا بدارالملک ارمیه و بغیرت اسلام و نصرت آفریدگار جل و علا آن بلاد را زیر و زیر کنیم اکنون اگر ملک مسیح عظیم الروم اسیرانرا به نیکوتر وجهی باز نگرداند و تمامت آنچه از بلاد اسلام برده اند باز نرساند و عذر تهور و پریشانی نخواهد فرمان دهیم تا در معالک از درو م تا ترکستان و هندوستان و شام و شامات و دیار عرب هر کجا آفریده باشد بر مذهب ترسانی و دین مسیح جمله را بتیغ قهر بگذرانند و هر دیری و معبدی و کلیسایی که در کل بلاد است با زمین راست و هموار کنند و پست گردانند و پایگاه ستوران و مزبله سازند و فرمائیم تا از مشرق و مغرب و بروجر و هندو سند و ترک و عجم لشکرهای گران بر آن سمت روان کنند چنانکه دریا ها و کوهها از سم ستوران در حرکت آید و وحوش را در صحرا طیور را در هوا از کثرت ایشان جای نماند و دار الملک جهاننداری بعد از این قسطنطنیه فرمائیم و هیچ آفریده را از لشکر روم از خورد و بزرگ زنده نمانیم و جمله روم از قیصریان و جماعت سپاهیان خالی فرمائیم و بتائید حضرت الهی و فریزدانی بعد از این دین و ملت حضرت محمدی ص شاعر و اسلام را مسجد و منبر در قلب روم سازند ، بهزت و عظمت ایزد تعالی و بجان و روان پیشوای رسل محمد رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و آئمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بروان سلطان شهید ملک شاه که اگر آن اسیران را بر این جمله که فرمودیم باو طان و بلاد خویش نرسانید و نیک کودک از آن جماعت گیرید هر چه بر لفظ مبارک رانندیم و در قلم آوردیم و نوشتیم تمامی و جعلگی بجای آریم و ایشانرا نکال و عبرت عالمان گردانیم و تا در ارمیه و میاقارقین هیچ جای

مقام نـ ازیم الابقـ طنطنینہ

عرضه داشتی است که خواجه نظام الملک

بسلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی نوشته

عرضه داشت که بنه پیر غلام دیرینه نظام الملک آنکه بعز عرض
بار یافتگان پایگاه نواب خلیفه الارض برساند و از ملازمان آستان قیصر
آشیان که امید گاه پادشاهان روی زمین و زمان است و کعبه اقبال حاجت
خواهان التماس مینماید که چون مدت مدید و عهد بعهد شد که من العهد
الی العهد در سلک دولتخواهان بی اشتباه گمر خدمت و عبودیت بر میان
جان بسته و از روی صدق و اخلاص از ایام شباب تا هنگام شب
بی غبار غار و عیب بدوات آن حضرت بر مسند عزت نشسته و در سر
انجام مهام ملک و اهل مملکت اهتمام تمام بجای آورده الحمد لله تعالی
که درین مدت چهل سال که در پادشاهی سلطنت حضرت شهریار اعدل
اعظم پناهی خدمت و ملازمت ایستاده از حضرت ایند تعالی جل شانه توفیق
ان رسید که در رعیت پروری دقت نامرعی نگذاشته و حالا که
سین عمر به هشتاد و نه رسید می خواهد که قلم از ورق دفتر تفرقه و قدم
از روش راه و رسم تردد بگوشاید و کوشیده دار و کوشیده رخست عالی روی
در بیابان کعبه مراد و مقصود نهد و چند روزی که از عمر باقی مانده
باشد در خدمت جاروب کش بیت الله الحرام بگذرانند و در لیا لی و ایامی
که در طواف باشد بدعای دوام دولت ابدی الانتظام قیام نماید باقی
آنچه بر رأی ملک آرای قرار یابد محض بنده پروری خواهد بود
والامر اعلی و ارفع

جواب عریضه خواجه نظام الملک که ملکشاه نوشته

آصف جبه اقبال پناه دستور الوزراء فی الافاق صاحب اعظم

اکرم خواجه جهان معظم دارای نیکر ای مکرم رعیت پرور عدالت گستر

معمد الملك ركن السلطنه ناظم مناظم الملك والخلافه معز الدين نظام الملك قواماً زید قدره و دولته بوفور عنایات بیقامات پادشاهانه مخصوص و ممتاز و مستوثق و سرافراز بوده بدانند. که شفقت در باره آن ركن السلطنه بدرجه اعلى است و توجه خسروانرا بخود مصروف و مقرون شناسد که تا باشد چنین باشد. بر آن معمد المملك واضح باشد که همیشه خاطر انور متوجه اندیشه و فکر آن وزیر نیکو سیر میبود حالا نیز از رأی صوابنمای او که موافق دولت ابدی الاتصال است و از علم الیقین به عین الیقین رسیده و رشته تفکر بجائی کشیده که انجام مهام مملکت و قرار و آرام رعیت بی رأی صوابنمای و تدبیر آن وزیر صافی ضمیر صورت نمی بندد و نظام مملک انتظام نمی یابد نظم

باش تا از لطف ما بر فرق توافق نمایند باش تا شاهان همه بر آستانت سرزنهند باید که بیشتر از بیشتر امیدوار بخدا و خداوند بوده رضا جوئی بندگان حضرت خالق کرده از دلالت خیر و منع از شر سعی موفور بظهور رساند و اجر آن اگر در دنیا نرسد در آخرت از حضرت ملك غفور طلب دارد اگر حاجت يك فقير در مانده عاجز باهتمام آن وزیر نیکو سیر بسمع مبارك ما رسد و روا گردد ثواب آن بچندین حج برابری کند

والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم

سواد کتابتی است که امیر تیمور گورکان نوبت اول بقیصر روم نوشت و قتیکه قیصر از ظهیر الدین حاکم ارزنجان که از طرف امیر تیمور بود خراج میطلبید و نسبت به امیر تیمور حکایات گستاخانه گفته بود

رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره. الحمد لله که ممالک ربع مسکون در تحت تصرف ما است و ملوک اطراف مطیع و منقاد و امور مملکت بر نهج صلاح و صواب گردنکشان جهان سراز ربقه

فرمان مانمی تابند و سرداران عالم گردن در طوق حکم ما داپرندو
 ما حال و نسب ترا میشناسیم که منتهی به ترکمان کشتیان
 میشود اگر از کشتی مخالفت که در گرداب خیال افکنده
 بادبان جرات فروگیری و در ساحل سلامت لنگر ندامت اندازی تا از
 طلائم امواج محنت غرق دریای ملامت نشوی ترا بهتر باشد. حد خود
 نگاهدار و بای از اندازه گلیم خود بیرون منه و ما بواسطه آنکه با
 لشکر قرنک جهة فرض جهادات کمر اجتهاد بسته اصلا متعرض ولایت تو
 نشدیم تا از مرور لشکر منصور غبار فرار بردامن روزگار مردم آن
 دیار تشیند و نعوذ بالله موجب ملات مسلمانان و شماتت بی دینان
 نکردد اکنون قدم در مقام فضولی نهاده سخنی که حد تو نیست می
 گوئی و چیزی که بتو نمیرسد میجوئی بلارا بزور بخود می کشی
 و قدر عاقبت نمیدانی

مکن آنکه هر گز نکر دست کس بدین رهنمون تو دیواست و بس
 عقل را کار فرمای و در فتنه و بلارا بروی خود مگشای
 اترکوا الترتکما ترکو کم را معنی بدان (بر خنذر باش که آشوب
 بلا می آید) و نص الفتنه فائمه بخوان (قصه آن بهتر که بگذاری
 بخواب) والسلام

قطعه

(مرد دو زن انباز)

جفت آسایش و فرد از غم و درد دست آن مرد

که بجز يك زن بر خود نپسندد انباز

شود از مرد می و جاه و شرف کوتاه دست

گر شود مرد بدامان دو زن دست دراز

زن مرد دو زن انباز دو مرد انباز است
بمکافات و چنین تجربه می گوید باز

ای بسا در حرم عصمت شاهان بزرگ
بنده خورد شد از کثرت زن دست انداز

دو زن انباز شود روبه اگر باشد شیر

و اندر افتد بنشیب ار بودش جفا بفراز

شیر خواران دو مادر و گر از يك پدرند

دو برادر نه دو خصمند بخون حیات ساز

هر که شهباز صفت طاق روا دارد جفت

برتر از اوج تصرف چرخ زند چون شهباز

ور خروس آسایاست به يك همسر نیست

چون خروس ار بودش بال نباشد پرواز

هیچ دانی که در انجام چرا کشور جم

زشت شد با همه زیبائی دور آغاز

داشت پرواز در آغاز بال و پر خویش

باز مانند و يك انباز گزین بودچو باز

جوجه اقل بیضه خود بودش از آنرو بودند

پسران چون پدران تیغ زن و خنجر یاز

لیکن انجام چو شد باز مبدل بخروس

مساکیان وار شدش نواز مبدل به نیاز

دانه از دست کسان خواست و شد دام آموز

جوجه بهر دیگران زادو شد آزادی باز

زیر پر بیضه بیگانه پرورد از آن

دوده آلوده شده و بار کش و غیر نواز

ماکیان را چو نهی بیضه قاز اندر زیر
 جوجه وی تمامی نه دجاجت و نه غاز
 ماکیان بر لب شط غرقه بدریای شکفت
 ماکیان جوجه چو بط درشط کشتی انداز

...

باری این لانه مرغان و خروسان ایران
 بگزافه چو خروس ارچه بر ارد آواز
 ماکیانی است که گر بیضه نیارد روزی
 شب بنالد بسر با بزنی از سوز و گداز
 روزی از خانه شهباز چو آغاز شود
 مستقل گردد و بالا رو و پستی پرداز

(وحید)

قطعه

پاس نژاد

در آشیانه زاغی شنیده ام بنهفت نهاد طفلی بازی نهاد بیضه بط
 چو سر ز بیضه کشیدند جو جگان سیاه بگی سپید هویدا شد از نهان بغلط
 بسوی جوجه بط زاغ نر چو دیده گشود گرفت اوج و فغان ساز کرد چون بر بط
 شدند جمع بگردش هزار زاغ سیاه که از سپیدی بر هیچیک نبود تقط
 نمودشان که چگونه دمیده جوجه سپید سیاه زاغ نبود است اگر سیاه نمط
 نژاد زاغ نباید چنین که آخته دست در آشیانه بناموس زاغ بط ازشط
 از این حدیث غضبناک و بال کوبنده شدند زاغان بر لانه حمله و ربسخط
 ز لانه زاغ پرداختند و لانه ز شاخ سپید تا بسیه مام و باب بر احوط
 بنام نامی ناموس و پاس اصل و نژاد نگاشتند نسب نامه را بخونین خط

* * *

نژاد پاك بشوكت بلى بود مضمار نژاد پاك بدولت بلى بود مر بط
 نژاد پاك بلى برهنر بود مصداق نژاد پاك بلى برشرف بود مهبط
 نژاد ايران تا پاك بود ايران را زمانه گردن طاعت نهاده بود بخط
 ولى نژاد چو آلود و شدنسب پامال شهان مطلق گشتند بندگان فقط
 نژاد اكبر ما زان شد اصغراينگونه كه دوده اجنبى آلوده گشت در اوسط
 گهى بتازى آلود و گه بديلم و ترك گهى بزنگى و گه بر مغول شد مسقط
 ززاغ بايد آموخت رسم پاس نژاد و گرنه نطفه آلوده بهتر آن كه سقط
 و حيد

تقریظ

بقلم میرزا عباس خان اقبال آشتیانی نویسنده شهیر و مورخ
 معروف

شناختن نقاط مختلفه مملکت ، و دانستن شرح حال بزرگان
 خودی برای کسانی که بوطن و مسکن خود علاقه دارند و میخواهند
 در آنجا زندگانی کنند از واجبات است .

فراهم کردن اطلاعات راجع باینگونه موضوعات علاوه بر اینکه
 بنظر خصوصی شخص را بمسکن و احوال هموطنان خود آشنا میکند
 و بعجایب آثار و بزرگی مردان مطلع میسازد بنظر معارف عمومی
 گشاینده فکر و نظر ، و آموزنده تجارب و عبری است که تحصیل و
 تحقیق آنها برای هر فرد سعادت طلب و تربیت خواهی از ضروریات
 است .

عرب میگوید : اهل البیت ادری بما فی البیت بموجب این مثل
 مشهور اگر ولایتی از حالات دیار خود اطلاع دهد و فرعی از
 حقیقت زندگانی اصل و نسب خویش سخن گوید البته شرح و بیان او